

ژاله غزنیم سر از بهترین رودی بود بریغ خیزه بیشین دهر داد گزای .

افسوسه که توقف تو در اینجا با مسافت نبرد در پیشه . امیدوارم مقبره اینجا
خوشتر گشته باشد . آذر و آذین از تو خاطره خوش دارند و ناله
اضحیه نیز این خاطره را تاجیه بر کرد . از قرآن خوانی در محبت حق
نامش ناپس زیرا کتبه حافظ :

صبح خیزد و سلاطین طای چون حافظ

بر چه کرم بمیرد و دست قرآن کرم .

ما غزایم که ام قرآن را بخواند / تو تبه روسی کو احکامی با تبه نادستی ^{بانی}
ما بر در باره منظومه ال که مرله دانستی (وقت سفینه در آن ملاقات کوتاه خانه
رضی بودی یادم نیست که از آن ذکر کردی ^{بانی}) میتوان از راه مکتبه
نیز گفت کرد . اگر کج باشد منظومه را بر ام نیست رخ نیز در سر میم که نوز
خود را بر ژاله غزنیم نسیم .

آذر سبب سلام فراوان رساند در گوهر قبا ^{عشق و قبا} باین بریغ عشق و قبا
سرت پرده است . (من از در صبح این ستو فی سر در غنی آدم)
آذین و در شرف ترا میسند . با نظرد گم اگر استار قبا ^{خود را}
نویستی در « مردم » یا « دنیا » یا « بیگانه » ^{از آن استعاره} خوانیم
کرد . یکبار که در رود و امارت ذرا ^{بانی} جانوار . تبه بر آنم ^{بانی} .

بسیح